

ویژگی‌های «باطن قرآن» از منظر روایات - امین حسین‌پوری
فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه
سال پانزدهم، شماره ۵۹ «ویژه قرآن‌بسندگی»، تابستان ۱۳۹۷، ص ۴۶-۱۰

ویژگی‌های «باطن قرآن» از منظر روایات

امین حسین‌پوری*

چکیده: نوشتار پیش رو موضوع پرگفتگوی تأویل و باطن قرآن را از منظر روایات اهل بیت علیهم‌السلام به بررسی نهاده است. محور اساسی سخن درباره این نکته است که با کاوش در احادیث چه ویژگی‌های کلی و عمومی را می‌توان برای باطن قرآن برداشت کرد. روشن است که شناخت این ویژگی‌ها به فهم روایات تأویلی رسیده از اهل بیت علیهم‌السلام - که شمار آنها نیز بسیار فراوان است - بسیار مدد می‌رساند و گاه نگاهها را درباره میزان اعتبار این روایات دگرگون می‌سازد. در این نوشتار نگارنده به چهار ویژگی کلی باطن قرآن از منظر روایات اشاره می‌کند: ۱. صبغه ولایی باطن قرآن، ۲. امکان وجود باطن جداگانه برای هر فقرة قرآنی مستقل، ۳. امکان ارتباط ظاهر یک آیه با باطن آیه‌ای دیگر و ۴. امکان ارتباط باطن یک آیه با باطن آیه دیگر. نگارنده در هر بخش کوشیده تا با یادکرد نمونه‌هایی از چهار ویژگی یاد شده به تبیین این خصوصیات بپردازد.

کلیدواژه‌ها: تأویل قرآن؛ اهل بیت علیهم‌السلام؛ روایات تأویلی؛ ظاهر؛ باطن.

اشاره

نوشتار پیش رو به موضوع با سابقه تأویل قرآن از منظر روایات اهل بیت علیهم‌السلام می‌پردازد.

تاکنون درباره موضوع تأویل قرآن آثار فراوانی نگاشته شده است که طبعاً هر یک به سهم خود زوایایی از این موضوع را کاویده و نکته‌هایی درباره آن فرادید نهاده‌اند. با وجود این، همچنان ضرورت بازخوانی دوباره این موضوع - به ویژه از منظر روایات اهل بیت علیهم‌السلام که تنها مرجع دارای صلاحیت برای اظهار نظر در حوزه تأویل هستند - احساس می‌شود. البته درباره موضوع تأویل، از زوایای گوناگونی می‌توان سخن گفت. ولی ما در اینجا از بررسی مباحثی همچون تعریف لغوی تأویل و کاربردهای اصطلاحی آن، تفاوت آن با تفسیر، چگونگی کاربرد تأویل در حوزه‌های گوناگونی مانند فقه و اصول، کلام و عرفان و خصوصیات هر کاربرد و مباحثی از این دست صرف نظر می‌کنیم و خوانندگان محترم را به منابعی که این موضوع را به تفصیل بررسی‌ده‌اند ارجاع می‌دهیم.^۱

نیز شایان یادآوری است که پیش از این برخی پژوهشگران، بدین بحث از منظر روایات پرداخته و ویژگی‌هایی در این باره بر شمرده‌اند.^۲ از این رو در این بخش می‌کوشیم از تکرار مکررات خودداری کنیم و آن بخش از مطالب را که در نوشته‌های دیگر دانشوران بازگو شده است، گزیده‌تر و با ارجاع به آن منابع مطرح کنیم و سخن را بیشتر در حوزه‌هایی که بدان‌ها کمتر پرداخته شده است، بگسترانیم.

۱. برای نمونه ر.ک: روش‌های تأویل قرآن، محمد کاظم شاکر، قم، بوستان کتاب، چاپ دوم، ۱۳۸۱ ش.

۲. چپستی باطن قرآن کریم از منظر روایات، علی اکبر بابایی، فصلنامه علوم حدیث، زمستان ۱۳۸۵ ش، ش ۴۲ ص ۱۸-۱۲، منابعی دیگر در این زمینه در آینده معرفی می‌شود.

خصوصیت اول: صبغه ولایی باطن قرآن

از مجموعه روایتهای حوزه باطن قرآن، این نتیجه به دست می‌آید که حقیقت باطن قرآن، از یک سو به نمایش نهادن ولایت اهل بیت علیهم‌السلام و دعوت بدان و مثل و نمادی برای هدایت مؤمنان به سوی ابعاد گوناگون ولایت آن بزرگواران است، و از سوی دیگر جلوه‌گر ساختن پلیدیهای دشمنان آن رهبران گران ارج و زنهار دادن مردم از پیروی آنان است. به عبارت دیگر، قرآن در ظاهر خود - در آیات بسیار- مؤمنان را به سوی توحید و گردن نهادن به پیام انبیاء علیهم‌السلام و به شکل ویژه ایمان به رسول اکرم صلوات الله علیه وآله فرا می‌خواند. اما همین قرآن کریم در باطن و حقیقت آیات خود، مردمان را به سوی ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام و دوری از دشمنان ایشان فرا می‌خواند.

اکنون برای تثبیت این ادعا برخی از مهم‌ترین روایتهای بیانگر این حقیقت را با هم بررسی می‌کنیم.

- امام صادق علیه‌السلام ضمن حدیثی طولانی به ابوبصیر می‌فرماید: «... ما من آیه نزلت تُقَوِّدُ إِلَى الْجَنَّةِ وَلَا تَذَكُرُ أَهْلَهَا بِخَيْرٍ إِلَّا وَهِيَ فِينَا وَفِي شِيعَتِنَا، وَمَا مِنْ آيَةٍ نَزَلَتْ تَذَكُرُ أَهْلَهَا بِشَرٍّ وَلَا تَسْوِقُ إِلَى النَّارِ إِلَّا وَهِيَ فِي عَدُونَا وَمَنْ خَالَفْنَا...»^۲

بنا بر مضمون این حدیث، همه آیاتی که در آنها سخن از بهشت یا دوزخ است و شایستگان بهشت و دوزخیان را فراز می‌آورد، در حقیقت اشاره به اهل بیت علیهم‌السلام و شیعیان آن بزرگواران دارد، حتی اگر ظاهر آیه درباره انبیاء پیشین و پیروان و دشمنان آنان باشد.

۱. ضمیر «ها» به «النار» برمی‌گردد که یا از حدیث افتاده است و یا به قرینه مقام، امام از یادکرد آن خودداری کرده‌اند. احتمال نخست دور از ذهن نمی‌نماید، به قرینه اینکه قاضی نعمان همین روایت را در دعائم الاسلام ج ۲ ص ۷۶ به بعد آورده و در آنجا عبارت این گونه است: «وکل آیه تحذّر النار و تذكّر أهلها فهی...» (همان ج ۲ ص ۷۸)

۲. کافی ج ۸ ص ۳۶؛ دعائم الاسلام ج ۲ ص ۷۶ به بعد.

- امام باقر علیه السلام به محمد بن مسلم فرموده‌اند: «یا محمد إذا سمعت الله ذکر أحداً من هذه الأمة بخیر فحنن هم و إذا سمعت الله ذکر قوماً بسوءٍ ممن مضى فهم عدوّن»^۱

از این روایت برداشت می‌شود که ریشه و بُن مایه همه ستایش‌هایی که در قرآن نسبت به مؤمنان و نیکوکاران از امت اسلام دیده می‌شود، به اهل بیت علیهم السلام بر می‌گردد و مراد حقیقی و بالذات از آن عنوان، اهل بیت علیهم السلام هستند.^۲

درست از همین روست که رسول اکرم صلی الله علیه و آله - بر پایه نقل الإحتجاج - در خطبه گرامی غدیر و در حضور انبوه مسلمانان فرمودند: «معشر الناس! هذا علیّ أنصرکم لی وأحقکم بی... و ما نزلت آیه رضیّ إلا فیه، و ما خاطب الله الذین آمنوا إلا بدأ به، و لا نزلت آیه مدح فی القرآن إلا فیه، و لا شُهدَ بالحقّة فی «هل أتى علی الإنسان»^۳ و لا أنزلها فی سواه و لا مُدیح بها غیره...»^۴

همچنین از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: «ما نزلَ فی القرآن ﴿یا ایها الذین آمنوا﴾ إلا وعلیّ امیرها وشریفها»^۵
- کلینی از امام کاظم علیه السلام در باره آیه ﴿قل إنّما حرّم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن...﴾^۶ چنین آورده است:

«إنّ القرآن له ظُهر و بطن؛ فجميع ما حرّم الله فی القرآن هو الظاهر؛ و الباطن من ذلك أئمة الجور. و جميع ما أحلّ الله تعالی فی الكتاب هو الظاهر؛ و الباطن من ذلك أئمة الحق»^۷
- از امام باقر علیه السلام نقل شده است که: «نزل القرآن أربعة أرباع: ربع فینا و ربع فی عدوّن و ربع

۱. تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۱۳.

۲. البته این بدان معنا نیست که بر این اساس، ظاهر آیات قابل فهم و یا شایان استناد نیستند، بلکه اشکالی ندارد که هدف از اطلاق یک عنوان، اولاً و بالذات، ائمه علیهم السلام یا دشمنان آن بزرگواران باشند و ثانیاً و بالعرض نیکوکاران و بدکاران امتهای پیشین.

۳. الإحتجاج ج ۱ ص ۷۶؛ روضة الواعظین ص ۹۵؛ التحصین سید بن طاووس ص ۵۸۴.

۴. تفسیر فرات ص ۴۹.

۵. سوره اعراف آیه ۳۳.

۶. کافی ج ۱ ص ۳۷۴؛ کتاب الغیبة نعمانی ص ۱۳۰.

سنن و أمثال و ربع فرائض وأحكام»^۱

همچنین در برخی نقل‌ها پس از این عبارت می‌خوانیم: «ولنا أهل البيت کرائم القرآن»^۲ با این حال، کلینی در مضمونی نزدیک به آنچه گذشت، از امیر المؤمنین علیه السلام گزارش کرده است که: «ثلث فینا و فی عدونا، و ثلث سنن و أمثال، و ثلث فرائض وأحكام»^۳ این دو دسته از احادیث - صرف نظر از ناسازگاری ظاهری میان آنها که در جای خود از سوی محدثان و دانشوران بررسی شده است -^۴ نشان می‌دهد که از نگاه این دسته از احادیث، آن بخش از آیات قرآن که به سرگذشت انبیاء گذشته علیهم السلام و پیروان آنان می‌پردازد، در حکم «فینا» خواهند بود، یعنی همان حکم و فضائل و مدح‌ها در حقیقت به ائمه علیهم السلام باز می‌گردد. چنانکه آن دسته از آیات که به داستان دشمنان انبیاء پیشین علیهم السلام و بر نمودن پلیدی‌ها و بدفرجامی‌های آنان اشاره دارد، در حقیقت آینه‌ای برای جلوه‌گر ساختن سرانجام دشمنان اهل بیت علیهم السلام است و همه آن نکوهش‌ها در اصل به آنان باز می‌گردد.

خصوصیت دوم: امکان وجود باطن جداگانه برای هر فقره قرآنی مستقل

یکی از مباحث مهم و اثرگذار در فهم آیات کریمه قرآن که در سالیان اخیر پژوهشگران بدان توجه نشان داده و درباره آن سخن گفته‌اند، مسأله فقره‌ها یا

۱. کافی ج ۲ ص ۶۲۸.

۲. المسائل السرویة ص ۸۰؛ تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۹؛ تفسیر فرات ص ۴۶.

۳. الکافی ج ۲ ص ۶۲۷؛ تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۱۰-۹. برای نشانی شمار بیشتری از این دو دسته احادیث، بنگرید: مجله معرفت، پاییز ۱۳۷۷ش، شماره ۲۶، مقاله «باطن قرآن کریم»، علی اکبر بابایی ص ۱۲.

۴. بنگرید: التفسیر الصافی ج ۱ ص ۲۴؛ مفاتیح الأصول ۵۷۶؛ مرآة العقول ج ۱۲ ص ۵۱۷.

۵. از واژه «فقره» یا «فراز» در این بخش، هر قطعه از جمله‌های قرآنی را خواسته‌ایم که از نظر لفظی دست کم در بردارنده ارکان لازم برای تشکیل یک جمله عربی - مبتدا و خبر یا فعل و فاعل و مفعول - باشد. روشن است که در این هنگام، معنا نیز در محدوده همان جمله تام خواهد بود. بنابراین پر واضح است که فقره در این جا اعم از یک جمله یا یک آیه به کار رفته است. البته در خلال بحث و به تناسب موارد گوناگون، این معنا ممکن است اندکی توسعه یابد یا مضیق شود که با اندک درنگ روشن می‌گردد.

فرازهای تقطیع شده و مستقل در آیات قرآن است. روشن است که پرداختن به ابعاد گوناگون این مسأله، در این مجال ممکن نیست و لازم نیز نمی‌نماید. چه پیش از این قلم برخی پژوهشیان به گستردگی درباره آن سخن گفته‌اند.^۱ البته محور بحث غالباً، وجود معنای ظاهری جداگانه و قابل استناد برای هر یک از فقره‌های قرآنی است که از نظر لفظی مستقل باشند، چنانکه از نمونه‌هایی که خواهد آمد دانسته می‌شود. ولی هدف غایی ما در این بخش اثبات این نکته است که هر فقره قرآن که از نظر لفظی تام باشد، علاوه بر آنکه معنایی ظاهری و مستقل از ماقبل و مابعد و حتی سیاق آیات دارد، باطنی مستقل و جداگانه دارد که با باطن دیگر فقره‌های همان آیه یا باطن آیات قبل و بعد الزاماً همسو و هم مضمون نیست. پیش از پرداختن به این مدعا لازم است در باره دلالت مستقل هر فقره از فقرات قرآنی بر معنایی ظاهری اندکی توضیح دهیم و برخی مستندات آن را برشمیریم تا آنگاه نوبت به معنای باطنی مستقل هر فراز قرآنی برسد.

در اینجا برای آشنایی با این موضوع و ورود به این مبحث، مفید خواهد بود که سخنی ارزشمند از علامه طباطبایی (ره) را یاد آور شویم. ایشان ذیل آیه ﴿فَأَنبَأْنَا تَوَلَّوْا فَنَّمَّ وَجْهَ اللّٰهِ﴾^۲ به برخی روایت‌ها اشاره می‌کنند که بر پایه آنها امام علیه السلام این آیه را مربوط به نماز مستحبی دانسته‌اند و این گونه نتیجه گرفته‌اند که نماز مستحبی را می‌توان به هر سویی خواند،^۳ هر چند روشن است که به سوی قبله بودن افضل است. آنگاه در یک توضیح پر اهمیت چنین می‌نویسد:

۱. برای برخی منابع که به تفصیل در این باره گفت و گو کرده‌اند، بنگرید: فقه پژوهی قرآنی، فصل نهم، فرازهای تقطیع شده قرآن، صص ۵۱۰-۴۵۱؛ سایه‌ها و لایه‌های معنایی، همه کتاب به ویژه صص ۳۹۷-۴۰۰ که به طور خاص با عنوان بحث ما مرتبط است و نمونه‌هایی از فقرات قرآنی را که باطنی مستقل از سیاق ظاهری آیات دارند، به دست داده‌اند.

۲. سوره بقره، آیه ۱۱۵؛ پس به هر سو رو کنید، آنجا روی [به] خداست.

۳. المیزان، ج ۱، ص ۲۵۹.

«و اعلم أنك إذا تصفحت أخبار أئمة أهل البيت حق التصحیح، فی موارد العام و الخاص و المطلق و المقید من القرآن، وجدتها كثيراً ما تستفید من العام حکماً، و من الخاص -أعنی العام مع المخصّص- حکماً آخر. فمن العام مثلاً الاستحباب كما هو الغالب و من الخاص الوجوب، و كذلك الحال فی الكراهة و الحرمة، و علی هذا القیاس. و هذا أحد أصول مفاتیح التفسیر فی الأخبار المنقولة عنهم، و علیه مدار جمّ غفیر من أحادیثهم.

و من هنا یمكنك أن تستخرج منها فی المعارف القرآنیة قاعدتین:

إحدهما: أن كل جملة وحدها، و هی مع كل قید من قیودها تحكى عن حقيقة ثابتة من الحقائق أو حکم ثابت من الأحكام، كقوله تعالى: «قُلِ اللَّهُ تُمَّ ذَرُهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ»: الأنعام- ۹۱، ففیه معان أربع: الأول: قُلِ اللَّهُ، و الثانی: قُلِ اللَّهُ تُمَّ ذَرُهُمْ، و الثالث: قُلِ اللَّهُ تُمَّ ذَرُهُمْ فِي خَوْضِهِمْ، و الرابع: قُلِ اللَّهُ تُمَّ ذَرُهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ. و اعتبر نظیر ذلك فی كل ما یمكن. و الثانية: أن القصّتين أو المعنيتين إذا اشتركا فی جملة أو نحوها، فهما راجعان إلى مرجع واحد. و هذان سرّان تحتهما أسرار و الله الهادی»^۱

موضوع سخن ما در این مرحله، نخستین قاعده‌ای است که علامه استخراج کرده‌اند. بر پایه آن قاعده، همان گونه که ایشان نمونه آورده‌اند، هر جمله قرآنی به تنهایی حقیقتی مستقلّ و ثابت دارد که الزاماً فهم آن وابسته به فهم دیگر جملات مرتبط با آن یا نیازمند هماهنگی با سیاق آیات پیشین و پسین نیست. این دیدگاه علامه بسیار شایان توجه است، چه کلید فهم بسیاری از روایت‌های تفسیری را به دست ما می‌دهد. پیش از آنکه به بیان نمونه‌هایی برای قاعده یاد شده بپردازیم، شایسته است به برخی نکته‌ها که می‌تواند دلیل یا دست کم مؤیدی شایان توجه بر این برداشت علامه باشد، اشارت کنیم؛

احادیثی در تأیید این دیدگاه

الف- فضیل بن یسار می‌گوید: از امام باقر علیه السلام در باره این روایت پرسیدم: «هیچ

آیه‌ای از قرآن نیست مگر آنکه ظهر و بطنی دارد و هیچ حرفی در قرآن نیست مگر آنکه حدی و مطلعی^۱ دارد. منظور معصوم علیه السلام از ظهر و بطن چیست؟ فرمود: ظهری [دارد که معنای آن روشن است] و بطنی که تأویل آیه است. بخشی از آن گذشته [و واقع شده] و بخشی از آن هنوز نیامده است. [تأویل] همانند حرکت ماه و خورشید در جریان است. هرگاه [هنگام] تأویل چیزی از آن فرا رسد، همان گونه که بر برخی زندگان جاری می‌گردد، بر مردگان هم واقع می‌شود. همان سان که خداوند تعالی فرموده است: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾^۲ و ما آن (= تأویل) را در می‌یابیم.^۳

آن چه در این جا برای بحث ما سودمند است، گفتگو در باره حدیثی است که فضیل از آن پرسیده بود، به ویژه بخش پایانی آن: «ما فيه حرف إلا و له حدّ و مطلع.»^۴ صرف نظر از ارتباط میان چهار مفهوم - ظهر و بطن و حدّ و مطلع - که در کلام مفسرانی همچون علامه طباطبایی از آن سخن به میان آمده است،^۵ روشن است که ظاهراً حدّ و مطلع هر دو از مقوله معنا هستند.^۶ همچنین در این حدیث حرف را در کنار آیه جای داده‌اند، پس مراد از حرف، یا هر یک از حروف الفبا یعنی «أ»، «ب»، «ت» و... است و یا بخشی که از یک آیه کوچک‌تر است؛ نوع دوم خود می‌تواند شامل هر تک کلمه یا هر جمله تامّ المعنی باشد و در هر دو صورت، این

۱. در نسخه چاپی بصائر الدرجات «حدّ یطلع» آمده است ولی در نقل بحار از بصائر «حدّ و مطلع» گزارش شده است. ما نقل بحار را به جهت هماهنگی با برخی روایت‌های اهل سنت و نیز اطمینان بیشتر نسخه‌های استفاده شده در بحار ترجیح دادیم.

۲. سوره آل عمران، آیه ۷... با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند.

۳. بصائر الدرجات، ص ۲۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۹۷. در روایت‌های اهل تسنن نیز روایاتی نزدیک به همان حدیث که فضیل درباره آن از امام پرسیده بود، دیده می‌شود. برای نمونه بنگرید: تفسیر الثعلبی، ج ۲، ص ۲۵۷؛ التمهید ابن عبدالبر، ج ۸، ص ۶۹.

۴. المیزان، ج ۳، ص ۷۴.

۵. همان.

بخش از این روایت می‌تواند گواهی بر درستی قاعده‌ای باشد که علامه برداشت کرده‌اند. زیرا اگر حتی مراد از حرف، یک حرف الفبا باشد و آن حرف به تنهایی معنایی مستقل داشته باشد، آنگاه هر جمله تام در آیه به طریق اولی معنایی مستقل خواهد داشت.

ب) مجموعه‌ای دیگر از احادیث

از جمله نکته‌هایی که می‌تواند مؤید قاعده برداشت شده از سوی مرحوم طباطبایی باشد، احادیثی است که در تفسیر «بسم الله الرحمن الرحيم» و «حروف مقطعه» در آغاز برخی سوره‌های قرآنی روایت شده‌اند. برای نمونه علی بن ابراهیم با چندین سند از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در تفسیر ﴿بسم الله الرحمن الرحيم﴾ فرموده‌اند: «الباء بقاء الله و السین سناء الله و المیم ملک الله...»^۱ در تفسیر حروف مقطعه روایت‌های دیگری نیز رسیده است. صدوق در معانی الأخبار بابی را به این روایت‌ها اختصاص داده است.^۲ برای نمونه امام صادق علیه السلام «ألم» در آغاز سوره بقره را به «أنا الله الملك» و «ألم» در آغاز سوره آل عمران را به «أنا الله المجید» و «المص» را به «أنا الله المقتدر الصادق» تفسیر کرده‌اند. در همین روایت امام، تفسیر دیگر حروف مقطعه را نیز به همین سیاق بیان داشته‌اند.^۳ در روایاتی دیگر امامان علیهم السلام تفسیری برای هر یک از حروف الفبا به سبک گذشته بیان فرموده‌اند.^۴ در روایتی دیگر امام باقر علیه السلام تفسیر هر یک از حروف «ابجد» را از زبان حضرت عیسی علیه السلام بیان کرده‌اند. برای نمونه فرموده‌اند: «الألف آلاء الله والباء بھجة الله والجمیم

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸؛ بهاء در لغت به حسن و نیکویی، سناء به رفعت و بلند مرتبگی معنا شده است. بنگرید: لسان العرب، ج ۱۴، ص ۴۰۳ و ۹۹. برای منابع دیگر این روایت بنگرید: المحاسن، ج ۱، ص ۲۳۸؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۱۴؛ معانی الأخبار، ص ۳.
 ۲. معانی الأخبار، صص ۲۸-۲۲.
 ۳. همان، صص ۲۳-۲۲.
 ۴. همان، صص ۴۵-۴۳.

دانشوران درباره معانی این گونه روایت‌ها و چگونگی پیوند میان این حروف و معانی یاد شده و کیفیت دلالت این حروف بر آن نکته‌هایی فراز آورده‌اند،^۲ ولی محلاً استشهاد در اینجا آن است که: اگر بپذیریم که هر یک از حروف مقطعه قرآن دلالت بر معنایی مستقل دارند - یعنی معنایی جداگانه از آنها اراده شده است - آنگاه برای هر جمله قرآنی که معنای کاملی داشته باشد نیز، باید به طریق اولی معنایی مستقل و جداگانه در نظر گرفت. اگر این گونه احادیث را به تنهایی دلیلی بر این ادعا به شمار نیاوریم، باری از قرینه بودن آن نمی‌توان چشم پوشید که در کنار قرینه‌های گذشته و آینده، ما را به درستی سخن علامه رهنمون می‌گردد.

روش عملی اهل بیت علیهم‌السلام

یکی از مهمترین دلایل وجود معنای جداگانه برای جمله‌های تام قرآنی یا همان فرازهای تقطیع شده از آیه، روش عملی اهل بیت علیهم‌السلام است. بدین معنا که آن بزرگواران در موارد متعدد به فقره‌های کوتاه قرآنی استناد جسته و از آن حکمی را برکشیده‌اند و معنای فراز آمده را به جملات پیشین و پسین در همان آیه وابسته نکرده‌اند. سید محمد علی ایازی با اشاره به این نکته به عنوان یکی از دلایل حجیت فرازهای تقطیع شده قرآنی، این گونه استنادات اهل بیت علیهم‌السلام را دو دسته بررسی نموده است:

الف) استناد به آیات غیر مرتبط به باب.

ب) استناد به آیات برخلاف سیاق.^۳

۱. همان، ص ۴۶، و نیز نک ص ۴۷.

۲. برای نمونه: شرح اصول الکافی ملا صالح مازندرانی، ج ۴، پاورقی ص ۳ از علامه شعرانی؛ مرآة العقول، ج ۲، ص ۳۷؛ الحاشیة علی أصول الکافی رفیع الدین نائینی، صص ۳۸۶-۳۸۵؛ تفسیر القرآن الکریم، سید مصطفی خمینی، ج ۱، ص ۱۶۵ به بعد.

۳. فقه پژوهی قرآنی، ص ۴۸۰ و ۴۸۳.

بررسی تفصیلی ایشان در این بخش، ما را از پرداختن بیشتر به این موضوع تا اندازه زیادی بی‌نیاز می‌کند. در اینجا تنها به هدف آشنایی اجمالی از هر دسته، تنها یک نمونه را با توضیح ایشان گزارش می‌کنیم:

– نمونه‌ای از دسته نخست: «امام صادق علیه السلام برای تعیین محدوده تیمم از آیه: ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ...﴾^۱ چنین استفاده می‌کنند که اگر خداوند محل تیمم را از آرنج یا مچ و یا جاهای دیگر قرار می‌دهد، برای آن مواردی است که دست شخص قطع می‌شود و نمی‌تواند تیمم کند. پس خداوند حال مردم را رعایت می‌کند و نسبت به حدود و احکام الهی همه جوانب را ملاحظه می‌کند. بعد حضرت به آیه ﴿وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ، لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ، وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾^۲ استدلال می‌کند: فامسح علی کفیک من حیث موضع القطع، و قال: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا».

بنابراین، حضرت برای استفاده حکمی به آیه دیگری که صدر و ذیل آن مربوط به موضوع نیست، استدلال می‌کند... جالب توجه اینکه عنوان: ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾ می‌تواند فراز مستقلی در استنباط احکام باشد و در جعل قوانین و احکام (مانند محدوده تیمم)، موارد نادر و استثنایی، چون دست قطع شده دزد، پیش‌بینی و حال وی رعایت شده است. شاهد بر آن همین جمله از آیه بوده است.^۳

– نمونه‌ای از دسته دوم: یکی دیگر از موارد استفاده اهل بیت از فرازهای تقطیع شده، جایی است که میان سیاق و فراز تقطیع شده مناسبتی نیست، مثل این دو آیه شریفه: ﴿وَإِذَا أُنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُوَسَّسًا * قُلْ كُلُّ

۱. سوره مائده، آیه ۳۸: و مرد و زن دزد را به [سزای] آنچه کرده‌اند، دستشان را به عنوان کیفری از جانب خدا ببرد...

۲. سوره مریم، آیه ۶۴: و [ما فرشتگان] جز به فرمان پروردگارت نازل نمی‌شویم. آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما و آنچه میان این دو است، [همه] به او اختصاص دارد، و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است.

۳. فقه پژوهی قرآنی، ص ۴۸۱ با اندک تلخیص.

يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا.^۱ کسی از امام صادق (ع) درباره نماز خواندن در عبادت گاه‌های اهل کتاب می‌پرسد. حضرت این عمل را جایز می‌داند و به این فراز از آیه تمسک می‌کند: ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾، با آن که صدر آیه در باره کسانی است که به آنها نعمت داده شده، ولی روی گردانی کرده و در نتیجه به آنها بدی رسیده، نومید شده به یاد خدا می‌افتند. لذا قرآن می‌گوید: «آری هر کس به فراخور سرشت و عادت و روش خویش کار می‌کند.» امام صادق (ع) از این ذیل، برداشت عامی نسبت به نیت و روش هر فرد می‌کند و با آن برای صحت نماز در مکان‌های مذهبی اهل کتاب استدلال می‌کند، گرچه گمان می‌رود در زمره کفار در آیند و در محیطی که قرار می‌گیرند نوعی تبلیغ برای آنان محسوب شود، اما چون نیت آنان در جای خود محفوظ است، نماز آنها صحیح می‌باشد.^۲

روش مفسران

علاوه بر دلایل یاد شده، روش عملی مفسران و بهره‌گیری آنها از این رویکرد نیز می‌تواند به عنوان گواهی بر وجود معنای مستقل برای هر فقره تام قرآنی باشد.^۳

۱. سوره اسراء، آیه ۸۳ و ۸۴؛ و چون به انسان نعمت ارزانی داریم، روی می‌گرداند و پهلوی تهی می‌کند، و چون آسیبی به وی رسد نومید می‌گردد. بگو: «هر کس بر حسب ساختار [روانی و بدنی] خود عمل می‌کند، و پروردگار شما به هر که راه یافته‌تر باشد داناتر است.»

۲. فقه پژوهی قرآنی، ص ۴۸۳. ایشان دو دلیل دیگر را نیز در اینجا مطرح کرده‌اند برای اثبات اینکه هر فراز تقطیع شده قرآنی می‌تواند معنای تام و مستقلی داشته باشد: نخست مناسبت با قواعد لفظی و انطباق با شیوه عقلا در استناد به کلام؛ دیگر: سنت فقها در استناد به این نوع از فرازها و مسلم انگاشتن این نوع استدلال. برای آگاهی بیشتر از تفصیل این دلایل و نیز همچنین پاسخ به اشکالات و موانع احتمالی در راه وجود معنای مستقل برای فرازهای تقطیع شده بنگرید: همان، ص ۴۷۳ - ۵۰۸.

۳. برای رعایت اختصار تنها به یادکرد برخی نشانی‌های این مطلب بسنده می‌کنیم: المیزان، ج ۲، ص ۶۴، درباره فقره ﴿وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ (سوره بقره، آیه ۱۹۵) که آن را در بر دارنده نهی از هر نوع افراط و تفریطی می‌دانند که از بین رفتن مسلمین را یا آنچه سبب قوت و حیات آنان است در پی دارد، نیز: همان مجلد ص ۴۰۱ درباره فقره ﴿وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ﴾؛ مرحوم مغنیه در تفسیر الکاشف، ج ۱، ص ۲۰۹؛ تفسیر نوین، ص ۱۷۵. در میان مفسران اهل تسنن بنگرید: محمد عزه دروزه در التفسیر الحديث، ج ۱، ص ۵۲۸؛ بهره‌گیری از آیه ﴿وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى﴾؛ [سوگند به] آنکه نر و ماده را آفرید (سوره لیل، آیه ۳) برای تکلیف مساوی زن و مرد در همه ابعاد دینی و دنیوی؛ ج ۴، ص ۲۵۰؛ استفاده از آیه

باری بر پایه قاعده‌ای که در باره آن سخن گفتیم و برای نخستین بار ظاهراً مرحوم طباطبایی به اهمیت آن تنبه داده‌اند، دریچه‌ای دیگر به گلستان معارف بی‌کران قرآن گشوده می‌گردد. حتی بر این اساس، فهم بسیاری از روایت‌ها نیز که معصومان علیهم‌السلام در آنها از این شیوه بهره گرفته‌اند، آسان‌تر و مستدل‌تر می‌گردد.^۱

امکان وجود باطن مستقل برای هر فقره تام قرآنی

آنچه گذشت مقدمه‌ای ضروری بود برای اثبات آنچه در این بخش خواهیم گفت. نشان دادیم که هر فقره قرآنی را که از نظر لفظی تام باشد، می‌توان از جهت معنایی نیز کامل و مستقل از دیگر بخش‌های آیه و نیز مستقل از سیاق آیات مد نظر گرفت و معنایی از ظاهر آن برداشت کرد. اکنون می‌افزاییم که آن فقره ممکن است^۲ نه تنها ظاهری مستقل داشته باشد، بلکه این امکان وجود دارد که باطنی نیز متناسب با ظاهر آن فقره داشته باشد که لزوماً به باطن دیگر قسمت‌های آیه یا حتی ظاهر دیگر فقره‌های آیه وابسته نباشد. به قید «لزوماً» در اینجا باید نیک در نگریست. معنای این قید، آن است که باطن هر فقره از آیه ممکن است با باطن دیگر فقره‌ها هماهنگ و کاملاً همراستا باشد، همچنانکه در بسیاری نمونه‌ها این گونه است. ولی این نیز ممکن است که در مواردی میان باطن یک فقره با باطن فقره‌های دیگر یک آیه تفاوت روشن وجود داشته باشد. بنابراین هماهنگ نبودن باطن یک فقره با

۱ و ۱۴ و ۱۵ سوره لقمان برای کشف محدوده فرمان‌برداری از کسانی که اطاعتشان لازم است، ج ۹، ص ۲۹۱.

۱. در یک نمونه کهن دیگر (متوفی ۳۱۹ ق. یا پیش از آن)، نویسنده‌ای زیدی با استفاده از فقره‌ای از آیه در مطلبی غیر مرتبط با سیاق نتیجه‌ای گرفته، که تلویحاً با موافقت ابن قبه متکلم برجسته شیعی روبرو شده است. بنگرید: کمال الدین ص ۱۱۱ درباره فقره «اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا» سوره یس، آیه ۲۱.

۲. توجه شود که مدعای ما در اینجا این نیست که همه آیات قطعاً چنین ویژگی‌ای دارند، زیرا چنین ادعایی تنها در محدوده دانش معصوم علیه‌السلام است. از این رو این سخن را با قید امکان مطرح می‌کنیم، بدین معنا که این ویژگی دست کم در محدوده برخی آیات که در روایات به باطن آن اشاره شده است، دیده می‌شود.

ظاهر یا باطن فقره‌های دیگر را نباید امری شگفت و خلاف قاعده دانست و روایتی را که آن معنا را مطرح کرده است به سرعت کنار نهاد. زیرا روشن است که باطن، حقیقتی پنهان در آن سوی ظاهر است و حدّ و مرزهای کلی ظاهر آیه یا فقره قرآنی در آن نیز لحاظ می‌شود. حال اگر ظاهر، معنایی مستقلّ از دیگر بخش‌های آیه داشته باشد، باطن نیز به تبع آن معنایی مستقل از باطن یا ظاهر دیگر بخش‌های آیه خواهد داشت. بنابراین از این بیان دو نکته برداشت می‌شود:

الف) باطن برخی فقره‌های تامّ قرآنی با باطن دیگر بخش‌های آیه - که آن فقره در آن جای دارد - یا آیه‌های پیشین و پسین، وابستگی دائمی ندارد.

ب) باطن برخی فقره‌های تامّ قرآنی از نظر معنایی به ظاهر فقره‌های دیگر یا آیات پیشین و پسین الزاماً وابسته نیست. این مدعا نیز با درنگ در مدّعی بند الف روشن می‌گردد، زیرا اگر باطن یک فقره بتواند در برخی موارد، از باطن دیگر فقره‌ها - که معمولاً هم سنخ و هم سو با آن باطن و به آن نزدیک‌تر هستند - مستقل باشد، آنگاه به طریق اولی به ظاهر فقره‌های دیگر - که از آن فاصله معنوی بیشتری دارند - وابستگی دائمی و جدایی‌ناپذیر نخواهد داشت.

پس از این توضیح، به ترتیب در زیر به برخی نمونه‌های این دو قاعده اشاره می‌کنیم.

نمونه‌های بند الف:

نمونه اول: ﴿وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتُهُ أُمُّهُ وَهَنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَ فِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ . وَ إِنِ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۱

۱. سوره لقمان، آیات ۱۴ و ۱۵؛ و انسان را در باره پدر و مادرش سفارش کردیم مادرش به او باردار شد، سستی بر روی سستی. و از شیر بازگرفتنش در دو سال است. [آری، به او سفارش کردیم] که شکرگزار من و پدر و مادرت باش که بازگشت [همه] به سوی من است.

در روایتی که مرحوم کلینی با سند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام در باره این دو آیه نقل کرده است، می‌خوانیم:

«... عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ أَنَّهُ سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى - «أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِيُؤَدِّكَ إِلَى الْمَصِيرِ»، فَقَالَ: الْوَالِدَانِ اللَّذَانِ أُوجِبَ اللَّهُ لَهُمَا الشُّكْرَ، هُمَا اللَّذَانِ وَكَلَا الْعِلْمَ وَ وَرثَا الْحُكْمَ وَ أَمَرَ النَّاسَ بِطَاعَتِهِمَا؛ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ: «إِلَى الْمَصِيرِ»؛ فَمَصِيرُ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ. وَ الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ الْوَالِدَانِ؛ ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ عَلَى ابْنِ حَنْتَمَةَ وَ صَاحِبِهِ، فَقَالَ فِي الْخَاصِّ وَالْعَامِ: «وَ إِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي»، يُقُولُ فِي الْوَصِيَّةِ وَ تَعْدُلُ عَمَّنْ أُمِرَتْ بِطَاعَتِهِ: «فَلَا تُطْعُمُهُمَا»، وَ لَا تَسْمَعُ قَوْلَهُمَا. ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ عَلَى الْوَالِدَيْنِ فَقَالَ: «وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا»، يُقُولُ: عَرَّفِ النَّاسَ فَضْلَهُمَا وَ ادْعُ إِلَى سَبِيلِهِمْ، ا وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: «وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ»، قَالَ: إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْنَا، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَعْصُوا الْوَالِدِينَ، نِ فَإِنَّ رِضَاهُمَا رِضَا اللَّهِ وَ سَخَطُهُمَا سَخَطُ اللَّهِ»^۱

با دقت در روایت در می‌یابیم که امام، در مقام تأویل آیه به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خودشان بوده‌اند، ولی عبارت ﴿وَ إِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطْعُمُهُمَا﴾ را فقره‌ای جداگانه به شمار آورده‌اند و برای آن باطنی مستقل نیز بیان داشته‌اند. در این حدیث، فقره‌های پیشین و پسین همگی به تناسب معنای کلی باطنی معنا شده‌اند، یعنی تأویل آیه به والدین حقیقی که آدمی علم و دین را از ایشان فرا می‌گیرد. ولی این نکته منافاتی ندارد با این مطلب که فقره ﴿وَ إِنْ جَاهَدَاكَ...﴾ حقیقتی ثابت و مستقل - در لایه ظاهر - و علاوه بر آن در بردارنده باطنی مستقل از باطن دیگر قسمت‌های آیه داشته باشد.

شاید در اینجا این پرسش به ذهن آید که در چنین مواردی با چه شناسه‌ای پی

← و اگر تو را وادارند تا در باره چیزی که تو را بدان دانشی نیست به من شرک ورزی، از آنان فرمان مبر، و [لی] در دنیا به خوبی با آنان معاشرت کن، و راه کسی را پیروی کن که توبه‌کنان به سوی من بازمی‌گردد و [سرانجام] بازگشت شما به سوی من است، و از [حقیقت] آنچه انجام می‌دادید شما را با خبر خواهم کرد.
۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۲۸؛ تفسیر قمی، ج ۲، صص ۱۴۹-۱۴۸.

ببریم که این فقره از آیه ممکن است باطنی مستقل از باطن دیگر قسمت‌های آیه و غیرمرتبط با آن‌ها داشته باشد؟ پاسخ آن است که در این گونه موارد باید دید اگر این فقره متناسب با فقره‌های پیشین به تأویل رود، آیا می‌توان به مضمون آن ملتزم بود؟ این ملاک می‌تواند حتی در تحلیل این مطلب که چرا امام این فقره را دارای باطنی جداگانه دانسته‌اند نیز، بسیار سودمند باشد. برای نمونه در آیه مورد بحث، اگر ضمیرهای فقره ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ...﴾ را به والدین باطنی یعنی رسول اکرم ﷺ و امیر المؤمنین علیه السلام باز گردانیم، لازم می‌آید که در باره این دو بزرگوار، این فرض قابل تصور باشد که ایشان کسی را به شرک وادارند، حال آنکه این لازمه بی‌شک باطل است. بنابراین در اینجا امکان هم سنخی باطن این فقره با فقره‌های پیش و پس وجود ندارد. پس باید برای آن باطنی مستقل در نظر گرفت.

باری، به این مبنا رسیدیم که هر فقره قرآنی باطنی مستقل دارد. نیز این نکته روشن شد که باطن هر فقره لزوماً هم سنخ و هم سو با باطن دیگر فقره‌ها یا دیگر آیات پیشین و پسین نیست. بر این اساس، دیگر جای این پرسش نیست که اگر والدین در فقره ﴿أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِيُوالِدَيْكَ﴾ به والدین روحانی - یعنی رسول اکرم و امیر المؤمنین علیهما و آلهما الصلاة والسلام - تأویل شود، آنگاه این تأویل چگونه با فقره ﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَ فِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ﴾ تناسب دارد؟ زیرا اساساً لزومی ندارد که باطن این دو فقره با یکدیگر هم جهت و هم سنخ باشند، بلکه هر یک برای خود باطنی مستقل دارند. البته چنانکه گفتیم، باطن هر فقره با ظاهر آن بی‌گمان متناسب خواهد بود، ولی وجود تناسب میان باطن یک فقره با ظاهر و باطن فقره‌ای دیگر از آیه ضروری نیست.^۱

برخی بزرگان تلاش کرده‌اند که میان باطن مطرح شده در حدیث با فقره ﴿حَمَلَتْهُ

۱. در این باره بنگرید: شرح ملاصالح مازندرانی، ج ۷، ص ۱۰۱ و ج ۹، ص ۲۳.

أُمَّه... ﴿ به گونه‌ای هماهنگی ایجاد کنند.^۱ تلاش‌های این بزرگان و یافته‌های آنان، البته در جای خود ارزشمند است و شاید فی نفسه درست باشد، ولی با توجه به آنچه گذشت، الزامی به طرح آن دیده نمی‌شود، بلکه این حدیث را با توجه به مبنای یاد شده نیز می‌توان پذیرفت.

نمونه دوم: ﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ، أَمْ لَمْ تُرَأَتْ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا، وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۲

بر اساس ظاهر این آیات، سخن از شاعران است و استثناء یاد شده نیز ظاهراً استثناء از شاعران است. اما در برخی روایت‌ها، اولاً مراد از شاعران را کسانی دانسته‌اند که با آراء خود دین را دیگرگون کرده‌اند و مردمان نیز در این گمراهی از آنان پیروی می‌کنند. به عبارت روشن‌تر، باطن مفهوم شاعران، دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام هستند. ثانیاً استثنای ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا...﴾ نیز به شیعیان هدایت‌پذیر تأویل شده است.

امام باقر علیه‌السلام این معانی را این گونه بیان فرموده‌اند: قال «الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ» فِي النُّبُوَّةِ، «وَ تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ»، قال: فِي أَصْلَابِ النَّبِيِّينَ. «وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» قال: نَزَلَتْ فِي الَّذِينَ غَيَّرُوا دِينَ اللَّهِ بِآرَائِهِمْ وَ خَالَفُوا أَمْرَ اللَّهِ؛ هَلْ رَأَيْتُمْ شَاعِرًا قَطُّ تَبِعَهُ أَحَدٌ؟ إِنَّمَا عَنِ بَذَلِكِ الَّذِينَ وَضَعُوا دِينًا بِآرَائِهِمْ، فَيَتَّبِعُهُمُ النَّاسُ عَلَى ذَلِكَ. وَ يُوَكِّدُ ذَلِكَ قَوْلُهُ: «أَمْ لَمْ تُرَأَتْ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ» يَعْنِي: يَنَظُرُونَ بِالْأَبْطِيلِ وَ يَجَادِلُونَ بِالْحُجَجِ الْمُضَلَّةِ وَ فِي كُلِّ مَذْهَبٍ يَذْهَبُونَ. «وَ أَنَّهُمْ

۱. بنگرید: بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۲۷۱؛ ج ۳۰، صص ۱۵۲-۱۵۱؛ مرآة العقول، ج ۵، صص ۱۰۰-۹۹.

۲. سوره شعراء، آیات ۲۲۷-۲۲۴: «و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند. آیا ندیده‌ای که آنان در هر وادی سرگردانند؟ و آنان‌اند که چیزهایی می‌گویند که انجام نمی‌دهند، مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و خدا را بسیار به یاد آورده و پس از آنکه مورد ستم قرار گرفته‌اند یاری خواسته‌اند. و کسانی که ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخوردار خواهند گشت.»

يُقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ» قال: يعظون الناس و لا يتّعظون، و يهون عن المنكر و لا ينتهون، و يأمرن بالمعروف و لا يعملون، و هم الذين غضبوا آل محمد حقهم.

ثم ذكر آل محمد عليهم السلام و شيعتهم المهتدين، فقال: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا». ثم ذكر أعداءهم و مَنْ ظَلَمَهُمْ، فقال: «وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا» آل محمد حقهم «أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْفَلِتُونَ». هكذا و الله نزلت»^۱

علامه طباطبایی در بحث روایی مربوط به این آیات، بخشی از روایت بالا را آورده و عقیده دارد که «الشعراء» در این آیه بیانگر معنایی جامع است، یعنی: «الذین یبتنی صناعتهم علی الغیّ و الغوایة»^۲ که دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام و غاصبان حقوق ایشان یا قصه‌گویان که در روایتی دیگر از مصادیق شاعران دانسته شده است،^۳ همگی بیان نمونه‌ها و مصادیقی از این مفهوم جامع و کلی است.^۴

این سخن بخش اول روایت را به درستی توضیح می‌دهد، ولی ایشان بخش دوم روایت را نیاورده‌اند که مراد از عبارت «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا...» را اهل بیت علیهم‌السلام و همه شیعیان - نه تنها شاعران مؤمن - دانسته است و درباره آن توضیحی بیان فرموده‌اند.^۵ به نظر می‌رسد در اینجا نیز بر اساس قاعده مورد بحث ما که خود ایشان بیان کرده‌اند، این بخش از آیه در ظاهر خود مستقل فرض شده است. بنابراین باطن آن نیز مستقل از ما قبل خواهد بود، لذا لزومی ندارد مصادیق آن، نخست از جنس

۱. تفسیر القمی ج ۲ ص ۱۲۵؛ مضمون برخی از فقره‌های روایت را شیخ صدوق و صاحب تأویل الآیات نیز گزارش کرده‌اند. بنگرید: البرهان، ج ۴، ص ۱۹۴.

۲. المیزان ج ۱۵ ص ۳۳۱.

۳. الاعتقادات، شیخ صدوق، صص ۱۱۰-۱۰۹.

۴. المیزان، ج ۱۵، ص ۳۳۷.

۵. به عبارت دیگر، بر اساس تفسیر آقای طباطبایی استثناء یاد شده متصل است و شاعران مؤمن را خارج می‌نماید، همچنان که خود ایشان به این نکته تصریح نموده‌اند. (المیزان ج ۱۵ ص ۳۳۱) ولی بر اساس تفسیر روایت، استثناء منقطع است که اهل

بیت علیهم‌السلام و شیعیان ایشان را در بر می‌گیرد، و تنها مخصوص شاعران مؤمن نیست.

شاعران - به معنای مصطلح - باشند و سپس از آن استثناء شوند. در این صورت معنای مستقلّ این فقره چنین است: «کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند و... از زمره کسانی که سردمدار جریان گمراهی اند، بیرون هستند.» در این صورت پذیرش تأویل یاد شده آسان تر خواهد بود. آنچه استقلال این فراز را بهتر توجیه می کند، آن است که استثناء یاد شده را - حتی در لایه ظاهر - استثناء منقطع بدانیم، که ظاهراً پیش فرضِ روایت نیز چنین است.

البته تنها زمانی می توانیم این استثناء را منقطع بدانیم که بخواهیم این فقره را مستقلاً معنا کنیم؛ ولی اگر بخواهیم آن را به عنوان یک فقره از آیه یاد شده و در ارتباط با آیات پیشین معنا کنیم، باید این استثناء را متصل به شمار آوریم. بنا بر این متصل بودن و منقطع بودن استثناء در ظاهر آیه، هر دو قابل جمع است، ولی هر یک در مقامی مخصوص به خود و با پیش فرضی جداگانه.^۱

نمونه های بند «ب»:

نمونه اول: ﴿بَقِيَتْ لِلَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِخَفِيظٍ﴾^۲

چنانکه می دانیم، این آیه در ادامه آیاتی است که به نصایح و هشدارهای حضرت شعیب عَلَيْهِ السَّلَام نسبت به قومش می پردازد. ایشان در آیات پیشین، قوم خود را از کم فروشی و پایمال کردن حقوق اقتصادی مردمان باز داشتند. در آیه ۸۶ ایشان به قوم

۱. برای نمونه هایی دیگر نزدیک به آنچه آمد، بنگرید: البرهان، ج ۵، ص ۶۹۳، حدیث ۴، و ص ۷۵۲، حدیث ۱. نیز بنگرید: تأویل شب در آیه ﴿وَ اللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ (الشمس آیه ۴) به برخی دشمنان اهل بیت و حکومت وی، در حالی که آیات پیش از آن به رسول اکرم یا امام علی یا امامان معصوم صلوات الله عليهم تأویل شده است: الکافی ج ۸ ص ۵۰؛ البرهان ج ۵ ص ۶۷۰ - ۶۷۱. گفتنی است برخی از مفسران معاصر نیز اذعان کرده اند که هماهنگی معنای باطنی با ظاهر آیه ضرورت ندارد. بنگرید: کیهان اندیشه، ش ۳۹، ص ۱۹. مصاحبه با آیت الله جوادی آملی. از ظاهر برخی سخنان ملا صدرا نیز این نکته استنباط می شود که شرط پذیرش معنای باطنی، موافقت آن با ظاهر آیه نیست، بلکه هماهنگی با کتاب و سنت بسنده خواهد بود: تفسیر القرآن الکریم (ملا صدرا) ج ۲ ص ۱۵۷.

۲. سوره هود، آیه ۸۶: اگر مؤمن باشید، باقیمانده [حلال] خدا برای شما بهتر است، و من بر شما نگاهبان نیستم.

خود یادآوری می‌کنند که: «سرمایه حلالی که برای شما باقی می‌ماند، هر چند کم و اندک باشد اگر ایمان به خدا و دستورش داشته باشید بهتر است».^۱ اکنون شاهد بحث ما آنجاست که در روایت‌های متعدد، فقره ﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ به امامان معصوم علیهم‌السلام به ویژه امام زمان سلام الله علیه تأویل شده است.^۲ تأویل بقیه الله به امام معصوم علیهم‌السلام به توجه به بحث‌های گذشته امری غریب نمی‌نماید. به تعبیر برخی نویسندگان: «درست است که در آیه مورد بحث، مخاطب قوم شعیب‌اند، و منظور از «بَقِيَّتُ اللَّهِ» سود و سرمایه حلال و یا پاداش الهی است، ولی هر موجود نافع که از طرف خداوند برای بشر باقی مانده و مایه خیر و سعادت او گردد، «بقیه الله» محسوب می‌شود. تمام پیامبران الهی و پیشوایان بزرگ «بقیه الله» اند. و از آنجا که مهدی موعود علیه‌السلام آخرین پیشوا و بزرگترین رهبر انقلابی پس از قیام پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، یکی از روشنترین مصادیق «بقیه الله» می‌باشد و از همه به این لقب شایسته‌تر است، بخصوص که تنها باقیمانده بعد از پیامبران و امامان است».^۳

اما موضوع سخن در اینجا آن است که این باطن با ظاهر آیه پیشین ﴿وَ يَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾^۴ نسبتی ندارد، گرچه لزومی هم به وجود مناسبت نیست. زیرا این فقره خود به تنهایی معنایی تام و باطنی مستقل دارد. تأکید می‌کنیم اگر تناسب باطن یک فقره با باطن دیگر فقره‌های یک آیه ضروری نباشد، آنگاه تناسب داشتن آن باطن با ظواهر

۱. تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۰۳.

۲. برای نمونه بنگرید: الکافی، ج ۱، ص ۴۷۲، درباره امام باقر علیه‌السلام؛ کمال الدین، ص ۳۳۱ و الکافی، ج ۱، ص ۴۱۲، درباره امام زمان علیه‌السلام؛ بحار الأنوار، ج ۲۴، صص ۲۱۲-۲۱۱، درباره چند تن از ائمه علیهم‌السلام از جمله امام رضا علیه‌السلام.

۳. تفسیر نمونه، ج ۹، صص ۲۰۵-۲۰۴.

۴. سوره هود، آیه ۸۵: «و ای قوم من، پیمان‌ه و ترازو را به داد، تمام دهید، و حقوق مردم را کم مدهید، و در زمین به فساد سر

فقره‌های دیگر یا آیات پیشین و پسین به طریق اولی ضروری نخواهد بود. برای توضیح این مطلب، درنگ در این نکته بایسته است: وقتی در مقام تأویل یک آیه باشیم که چند فقره را در بر می‌گیرد، قاعدتاً معنایی که برای همه فقره‌ها بیان می‌کنیم، در یک خط سیر کلی قرار می‌گیرند و از یک هدف کلی تبعیت می‌کنند، و از این منظر همگی با یکدیگر هم هدف هستند. برای نمونه در آیه ﴿وَ إِنْ جَاهَدَاكَ...﴾ که پیش از این به بررسی آن پرداختیم، همه معانی باطنی یاد شده در فقره‌های پیش و پس از این بخش، در مقام بیان جایگاه و ارزش پدر و مادر روحانی آدمی یعنی رسول خدا و امیرالمؤمنین علیهما الصلاة والسلام هستند. لذا از این زاویه، همگی از یک هدف کلی تبعیت می‌کنند و با یکدیگر قرابت بسیار دارند، اما این مسأله دائمی و همیشگی نیست.

می‌توانیم در مورد باطن یک آیه، به دلایلی بپذیریم که با وجود این هماهنگی و پیوستگی کلی، فقره‌ای مانند ﴿وَ إِنْ جَاهَدَاكَ﴾ می‌تواند باطنی جداگانه و غیر مرتبط با باطن دیگر بخش‌های آیه داشته باشد، و ضرورتی دائمی و اجتناب‌ناپذیر برای ضرورت هماهنگی باطن این فقره با باطن دیگر فقره‌ها دیده نمی‌شود. در این صورت، چنین ضرورتی به طریق اولی میان باطن این فقره با ظاهر دیگر فقره‌های همان آیه یا ظاهر آیات پیشین و پسین وجود نخواهد داشت. زیرا روشن است که فاصله معنایی میان باطن آن فقره با ظاهر آیات یا فقره‌های دیگر، از فاصله میان باطن چند فقره از آیه بیشتر است. فهم روایاتی که فقره ﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ...﴾ را بر امام معصوم علیه السلام تطبیق می‌کنند در گرو همین نکته است.

نمونه دوم:

﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ﴾^۱

۱. سوره ملکه آیه ۲۷: «و آن گاه که آن [لحظه موعود] را نزدیک ببینند، چهره‌های کسانی که کافر شده‌اند در هم رود، و گفته

چنانکه از سیاق پیداست و مفسران نیز بیان داشته‌اند، آیات پیشین و ظاهر این آیه در باره قیامت است و در پاسخ این پرسش مشرکان که منکرانه از حضرت رسول اکرم ﷺ می‌پرسیدند: قیامت کی خواهد بود؟^۱ اما امام باقر علیه السلام این آیه را به طور جداگانه مدّ نظر قرار داده و آن را بدین سان تأویل فرموده‌اند: «عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ». قَالَ: هَذِهِ نَزَلَتْ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَصْحَابِهِ، الَّذِينَ عَمَلُوا مَا عَمَلُوا، يَرْوُونَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي أَعْبَاطِ الْأَمَاكِنِ لَهُمْ فَيْسِيءُ وُجُوهُهُمْ، وَ يُقَالُ لَهُمْ: هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ الَّذِي انْتَحَلْتُمْ اسْمَهُ.»^۲

بر اساس این تأویل، ضمیر «ه» در «راوه» در لایه باطنی به امیرالمؤمنین علیه السلام باز می‌گردد. می‌بینیم که مناسبت این باطن را با آیات پیشین - که ظاهر آن مربوط به قیامت است - شرط صحّت تأویل ندانسته‌اند، وگرنه این تأویل موجه نمی‌نمود. بدین ترتیب، پس از آنکه پذیرفتیم که این آیه خود مستقلاً نیز معنایی و ظاهری تواند داشت، آنگاه می‌توان بر اساس مقدماتی که در بحث صבעه ولایی گذشت، ضمیرهای موجود را به گونه‌ای به مرجع خود باز گرداند که با اهل بیت علیهم السلام از سویی و دشمنان ایشان از سوی دیگر ارتباط یابد. به نظر می‌آید که این حدیث شریف را نیز همین گونه باید تحلیل کرد.

نمونه سوم:

﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُوبِ إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ يُؤَفِّكُ عَنْهُ مَنْ أُفِّكُ﴾^۳

← شود: «این است همان چیزی که آن را فرا می‌خواندید!»

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۹۴؛ المیزان، ج ۱۹، ص ۳۶۵؛ تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۵۳.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۲۵، حدیث ۶۸.

۳. سوره ذاریات، آیات ۷-۹: «سوگند به آسمان مشبک، که شما [درباره قرآن] در سخنی گوناگون‌اید. [بگوی] تا هر که از آن

برگشته، برگشته باشد.»

از سیاق این آیات پیداست که روی سخن خداوند، با مشرکانی است که از پذیرش دعوت نبوی سر باز می‌زدند. در این آیات، خداوند سوگند یاد می‌کند که آنان به گونه‌گونی سخن می‌گویند و با یکدیگر همداستان نیستند، لذا به تناقض دچار گشته‌اند.

بنا بر نظر علامه طباطبایی، مراد آیه دیدگاه‌های گوناگون مشرکان در باره قرآن است که گاه آن را سحر می‌دانستند، گاه آن را از گونه القائات شیاطین جنّ به شمار می‌آوردند، و گاه نیز قرآن را شعر یا افتراء یا افسانه‌های پیشینیان می‌خواندند. به تبع این تهمت‌ها، رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نیز ساحر، شاعر یا مجنون قلمداد می‌کردند.^۱ آنگاه می‌فرماید: کسی به این آیین گردن نمی‌نهد که از همه نیکی‌ها کناره گرفته باشد.^۲ دیگر مفسران نیز کم و بیش، آیه را به همین گونه تفسیر کرده‌اند.^۳

اما اگر این سه آیه - به ویژه آیه ﴿إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ﴾ - را مستقل از آیات پیشین در نظر گیریم، و بخواهیم آن را دارای حقیقتی ثابت و معنایی جامع و فراگیر بدانیم که همه روزگاران را دربرگیرد، آنگاه می‌توان گفت: قرآن در این آیات همه کسانی را که در برابر دعوت به توحید یا حقانیت نبوت یا ولایت اوصیای دین ایستاده و گردن‌کشی کرده‌اند، مخاطب ساخته است که: شما در اندیشه‌ها و گفتارهای خود دچار تناقض گشته‌اید و از فهم حقیقت آنچه انکارش می‌کنید، ناتوانید. از این رو هر یک به راهی گرویده‌اید و به غلط، پنداری را درباره آن فراز می‌آورید.

ظاهراً با این گونه پیش فرض است که امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام آیه را با قطع نظر از مخاطبان نخستین - یعنی همان مشرکان - و صرف نظر از سیاق آیات، بیانگر معنایی تام و مستقل دانسته‌اند که باطن آن نیز به تبع استقلال ظاهر از سیاق، مستقل از آیات

۱. المیزان، ج ۱۸، ص ۳۶۶.

۲. مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۳۱.

۳. جامع البیان، ج ۲۶، ص ۱۱۸؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۳۱؛ الکشاف، ج ۴، ص ۳۹۶.

پیشین و پسین خواهد بود. بنگرید: «عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ» فِي أَمْرِ الْوَلَايَةِ، «يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ» قَالَ: مَنْ أُفِكَ عَنِ الْوَلَايَةِ أُفِكَ عَنِ الْجَنَّةِ»^۱ توضیح این که بر پایه مقدمات گذشته، خطاب آیه در لایه باطنی به مخالفان ولایت معصومان علیهم السلام است، پس ضمیر در «عنه» نیز بر اساس همان پیش فرض‌ها به ولایت باز می‌گردد. کوتاه سخن اینکه هر دو لایه ظاهر و باطن، از یک ملاک پیروی می‌کنند؛ پس این روایت نیز با آنچه در بحث صبغه ولایی باطن قرآن گذشت، بیانگر امری غریب و غیر موجه نیست. همچنین در پرتو قاعده‌ای که در بند «ب» آوردیم، عدم هماهنگی آن با سیاق نیز پذیرفتنی خواهد بود. بنابراین در برخورد با این گونه روایت‌ها باید پیش فرض آن نوع نگاه به آیه را که سبب چنان تأویل گشته است، به درستی بشناسیم و صرفاً به جهت عدم هماهنگی معنای بیان شده با سیاق آیات، به طرد و طرح روایت دست نزنیم.^۲

در پایان این بخش، یادآوری این نکته را ضروری می‌دانیم که برای استخراج یک مفهوم عام و حقیقت ثابت از یک فراز قرآنی، تجرید خصوصیات عَرَضِي و تمرکز بر روح معنای آن فراز شرطی بنیادین است. تنها در این صورت می‌توان تأویل یاد شده را توجیه کرد و بیانگر نمود ولایی آن حقیقت ثابت دانست. برای نمونه در مثال ﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۳ اینکه مخاطبان این فراز، قوم حضرت شعیب علیه السلام هستند و «بقیت الله» نیز منافع حلالی است که خداوند، پس از

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۲۲، حدیث ۴۸.

۲. آنچه آمد، تنها بخشی از نمونه‌های قاعده یاد شده در بند «ب» است. بسیاری از روایت‌ها را که در کتاب کافی، کتاب الحجّة، باب «فیه نُكْتُ وَتَنَفُّ مِنَ التَّنْزِيلِ فِي الْوَلَايَةِ» آمده، می‌توان بر پایه همین قاعده تحلیل کرد و پذیرفت. تنها برای نمونه، نشانی برخی از این روایت‌ها یاد می‌کنیم: الکافی، ج ۱، ص ۴۱۳، ح ۵؛ ص ۴۱۴، ح ۹؛ ص ۴۱۷، ح ۲۵ و ۲۸؛ ص ۴۱۸، ح ۳۱؛ ص ۴۱۹، ح ۳۷؛ ص ۴۲۳، ح ۵۸؛ ص ۴۲۵، ح ۶۷؛ ص ۴۳۰، ح ۸۸؛ ص ۴۳۱، ح ۸۹؛ در همه این موارد، تأویل‌های بیان شده که همگی در ارتباط با اهل بیت علیهم السلام است، با ظاهر سیاق آیات، یا هیچ گونه هماهنگی ندارد یا تناسب آن اندک است.

۳. سوره هود، آیه ۸۶.

انجام کامل معامله و بدون کم فروشی برای فروشنده بر جای گذارد، خصوصیات عَرَضی این فقره به شمار می آیند و مفهوم حقیقی آیه را محدود نمی کنند. اگر این الغاء خصوصیات عَرَضی تحقق یابد، آنگاه بقیت الله به همان حقیقتی اشاره دارد که لابه لای بحث، از زبان نویسندگان تفسیر نمونه آوردیم. در این صورت پذیرش اینکه تأویل بقیت الله، امام معصوم علیه السلام و در روزگار ما امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است، دشوار نخواهد بود. البته این تأویل، خود از گونه جری و تطبیق به شمار می آید.

خصوصیت سوم: امکان ارتباط ظاهر یک آیه با باطن آیه ای دیگر

در میان روایت های تأویلی، گاه به روایت هایی بر می خوریم که در آنها نوعی ارتباط میان ظاهر یک آیه با باطن آیه ای دیگر مطرح شده است. برای نمونه می توان از روایتی یاد کرد که در تأویل آیات سوره شمس، از امام صادق علیه السلام رسیده است. امام علیه السلام در باره آیه ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾^۱ فرموده اند: «الشمس أمير المؤمنين علیه السلام وضحاها قيام القائم علیه السلام، لأن الله سبحانه قال: وأن يُخْشِرَ النَّاسَ ضُحَى»^۲

در توضیح این روایت باید بگوییم که آیه ﴿وَأَنْ يُخْشِرَ النَّاسَ ضُحَى﴾^۳ مربوط به داستان حضرت موسی علیه السلام و ساحران است. آنگاه که خداوند همه آیات خود را - به تصریح آیه ۵۶ سوره طه - به فرعون نشان داد، وی همه را دروغ پنداشت و آنها را جادو خواند و گفت: «ما [هم] قطعاً برای تو سحری مثل آن خواهیم آورد، پس میان ما و خودت موعدی بگذار که نه ما آن را خلاف کنیم و نه تو، [آن هم] در جایی هموار.» اکنون باید دید چگونه این آیه با آیه ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾ مرتبط

۱. سوره الشمس، آیه ۱: سوگند به خورشید و تابندگی اش.

۲. تأویل الآیات، ص ۷۷۷.

۳. سوره طه، آیه ۵۹: [موسی] گفت: «موعد شما روز جشن باشد که مردم پیش از ظهر گرد می آیند.»

است؟ در فقره ﴿وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى﴾ سخن از گرد آمدن و فرا خوانده شدن مردم است در بازه‌ای از زمان که نور خورشید بر همه جا چیره گشته و زمین را یکسر روشن کرده است. به طور معمول، چاشنگاه (= ضحی) این ویژگی را دارد که مردمان در آن هنگام، از خواب ظاهری برخاسته و روزی نو را آغاز می‌کنند. حال برهه دیگری از زمان فرا می‌رسد که در آن، پرتو خورشید ولایت، امیرالمؤمنین علیه السلام در آینه مهدوی و عدالت منجی موعود جلوه‌گر می‌شود؛ مردمان در آن برهه نیز از خواب غفلت بر می‌خیزند و مرحله‌ای جدید در حیات بشری را از سر می‌گیرند. پس همان ویژگی که در «ضحی» به کار رفته، در آیه سوره طه دیده می‌شود و در آن برهه - که در اینجا هنگامه ظهور است - نیز خود نمای می‌کند.^۱ از همین جاست که امام روا دیده‌اند که واژه «ضحاه» را به ظهور امام مهدی علیه السلام تأویل نمایند و برای برکشیدن این تأویل، از ظاهر آیتی دیگر مدد گیرند. امام صادق علیه السلام در تأویل آیه ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا﴾^۲ نیز همین روش را بار دیگر به کار می‌گیرند. می‌فرماید: «ثمود رهط من الشيعة، فإن الله سبحانه يقول: ﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ﴾^۳ و هو السيف إذا قام القائم علیه السلام»^۴ در آیه مورد استشهاد امام می‌خوانیم که قوم ثمود پس از آنکه هدایت الهی و پیام آسمانی را دریافت کردند و به نهایت حقانیت آن نیز پی بردند، کثر راهه کفر را بر شاهراه ایمان و کوری را بر نور هدایت ترجیح دادند. همین معیار و ویژگی بر فرقه‌های منحرف شیعه همچون زیدیه، فطحیه و واقفیه نیز صدق می‌کند که پس

۱. چه این ویژگی را در زمان ظهور به رجعت تفسیر کنیم یا به برخاستن همه بشریت از خواب گران ستم و بیداد و غفلت؛ برای موضوع سخن ما تفاوتی ندارد.

۲. سوره الشمس، آیه ۱۱: [قوم] ثمود به سب طغیان خود به تکذیب پرداختند.

۳. سوره فصلت، آیه ۱۷: و اما ثمودیان، پس آنان را راهبری کردیم، و [لی] کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند، پس به [کیفر] آنچه مرتکب می‌شدند صاعقه عذاب خفت‌آور، آنان را فروگرفت.

۴. تأویل الآیات، ص ۷۷.

از آنکه حقانیت ولایت ائمه را دریافتند، از پذیرش کامل آن سر باز زدند و پس از شهادت برخی امامان به بیراهه‌ها در غلتیدند. امام علیه السلام نیز دقیقاً از همین یکسانی در عملکردها بهره گرفته‌اند و نمود را به این فرقه‌ها تأویل برده‌اند.

نمونه دیگر از همین پیوند میان ظاهر یک آیه با باطن آیه‌ای دیگر، روایتی است که در آن امام صادق علیه السلام از ظاهر آیه ﴿وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي﴾^۱ بهره گرفته و مراد از «حُب» را در آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَى﴾^۲ فرد مؤمن دانسته‌اند.^۳ این در حقیقت، بیان معنای تأویلی آیه است. از آنجا که بیشتر درباره این روایت و چگونگی ارتباط میان این دو آیه سخن گفتیم، در اینجا از بازگفت آن خودداری می‌کنیم.

باری، آنچه گذشت، نمونه‌هایی از این قاعده بود که در روایات جلوه می‌کند. برخی مفسران حوزه تفسیر روایی تشیع نیز برای توجیه برخی تأویل‌های رسیده از معصومان علیهم السلام از این روش سود جستند. برای نمونه سید شرف‌الدین استرآبادی در باره روایتی که «الأرض» را در آیه ﴿وَالْأَرْضُ وَمَا طَحَّاها﴾^۴ به شیعیان تأویل کرده‌اند، می‌گوید: «قوله: و الأرض الشيعة، یعنی بذلك قوله تعالى: ﴿الْأَرْضُ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا﴾ و قوله تعالى: ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاةً يُأْدِنُ رَبَّهُ﴾، و البلد هو الأرض الطيبة التي تنبت طيبا و كذلك الشيعة الإمامية.»^۵

روشن است که وی از نسبتی که میان زمین و برکت در آیه یاد شده بر قرار شده، برای توجیه این روایت بهره گرفته است. علی بن ابراهیم نیز «القصر المشيد» را مثلی برای امیر المؤمنین علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام می‌داند که فضائل آنان در همه جهان

۱. سوره طه آیه ۳۹.

۲. سوره انعام آیه ۹۵.

۳. تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۳۷۰.

۴. سوره الشمس آیه ۶.

۵. تأویل الآیات، ص ۷۷۷.

پراکنده شده و بر همه دنیا چیره شده است. آنگاه برای آنکه این چیرگی را توضیح دهد، به فراز ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾^۱ استناد می‌کند.^۲ وجه استشهاد ظاهراً آن است که در این آیه، دین خدا حاکم بر همه آیین‌ها و مُشرف بر آنها معرفی شده است. از سویی مَشید به معنای شیء بلند و مرتفع و مُشرف بر اطراف آمده است.^۳ فضائل امیر المؤمنین و ائمه نیز در همه دنیا پراکنده شده است. پس این وجه اشتراک معنایی، به وی این امکان را می‌دهد تا با کمک آیه یاد شده، «قصر مشید» را مثلی برای امیرالمؤمنین و دیگر ائمه عليهم السلام به حساب آورد.^۴

جمع‌بندی این بخش

از نمونه‌هایی که گذشت، می‌توان چنین نتیجه گرفت که ارتباطی که در عنوان این بخش از آن سخن گفتیم، از گونه استشهاد است؛ بدین معنا که مناسبت لفظی و معنوی موجود میان دو آیه سبب می‌شود که بتوان از معنای به کار رفته در ظاهر یک آیه و نسبتی که میان الفاظ آن برقرار شده است، برای کشف باطن آیه دیگر بهره گرفت، همان گونه که در نمونه‌های روایی گذشت.

تذکر

نکته مهم این است که به خدمت‌گیری ظاهر یک آیه برای شناخت باطن آیه دیگر، اگر از زبان معصوم عليه السلام و به دست ایشان انجام شود، خطاناپذیر و واقع‌نماست و بی‌شک ما را به لایه‌ای از معانی باطنی آیه رهنمون می‌سازد. ولی اگر از سوی مفسران انجام شود، خطاپذیر خواهد بود و لزوماً باطن آیه را با یقین قطعی

۱. سوره التوبة، آیه ۳۳؛ سوره الفتح، آیه ۲۸، سوره الصف، آیه ۹.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۵.

۳. کتاب العین، ج ۶ ص ۲۷۷ - ۲۷۸؛ التحقیق، ج ۶ ص ۱۶۴.

۴. برای نمونه‌های دیگری از به کارگیری این قاعده از سوی علی بن ابراهیم بنگرید: تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۶۴ - ۱۶۳ در باره آیه ۱۳ سوره مائده؛ همان مجلد ص ۲۳۱ در باره آیه ۴۴ سوره اعراف؛ همان مجلد ص ۳۱۵ در باره آیه ۶۴ سوره یونس؛ همان ج ۲ ص ۱۰۵ در باره آیه ۳۵ سوره نور.

برای ما آشکار نمی‌کند، از این رو حجیت ندارد، مگر آنکه بتوان برای سخن و برداشت آنان و ارتباطی که میان ظاهر یک آیه و باطن آیه دیگر برقرار کرده‌اند، مستند و توجیهی روایی یافت که در این صورت، به حالت پیشین باز می‌گردد.

خصوصیت چهارم: امکان ارتباط باطن یک آیه با باطن آیه دیگر

به سیاق موارد پیشین، در برخی روایت‌ها به گونه‌ای میان باطن دو آیه پیوند زده‌اند. به این شکل که برای بیان باطن آیه «الف» سراغ آیه «ب» برویم و تأویلی برای آن بیان کنیم، آنگاه به جهت تناسب لفظی یا معنوی - یا هر دو - میان آن دو آیه، باطن آیه الف را نیز از سنخ باطن آیه «ب» و هماهنگ با آن بدانیم، البته با رعایت مقتضیات مخصوص آیه الف، و سپس آن باطن را کشف کنیم. مهم آن است که میان دو آیه در این موارد، بی‌گمان باید مناسبتی لفظی یا معنوی برقرار باشد، بنابراین نباید تصور کرد که در چنین روایت‌ها، این گونه پیوندها به گونه‌ای بی‌ضابطه و بدون معیار میان دو آیه مطرح شده است. برای روشن‌تر شدن این بحث، چند نمونه را توضیح می‌دهیم:

امام رضا علیه السلام در تأویل «النجم» در آیه ﴿وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ﴾^۱ باطن نجم را رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دانسته‌اند. آنگاه برای استشهاد بر این معنای باطنی، می‌فرمایند: «و قد سماه الله فی غیر موضع فقال: ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى﴾، و قال: ﴿وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾ فالعلامات: الأوصیاء و النجم: رسول الله»^۲

بر اساس این روایت، امام نخست نجم را در دو آیه دیگر، به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تأویل کرده‌اند؛ سپس به جهت اشتراک آیه سوره الرحمن با آن دو آیه در واژه

۱. سوره الرحمن، آیه ۶.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴۳. تأویل «نجم» به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آیه «وَعَلَامَاتٍ...» در روایت‌های دیگری نیز دیده می‌شود. بنگرید: البرهان، ج ۳، صص ۴۱۰-۴۰۸. تأویل نجم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آیه نخست سوره نجم نیز در کلام علی بن ابراهیم فراز آمده است. بنگرید: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۳۳.

«النجم»، آن را گواهی بر تأویل نجم در این آیه به رسول خدا ﷺ دانسته‌اند.^۱
 امام باقر علیه السلام در ضمن حدیثی، در باره آیه ﴿... وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَنْ رَجَمَ رَبُّكَ وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ...﴾^۲ مراد خداوند از «مَنْ رَجَمَ رَبُّكَ» را شیعیان دانسته و سپس افزوده‌اند:
 «وَ لِرَحْمَتِهِ خَلَقَهُمْ، وَ هُوَ قَوْلُهُ: ﴿وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾^۳ يَقُولُ: لِطَاعَةِ الْإِمَامِ الرَّحْمَةِ الَّتِي يَقُولُ: ﴿وَ رَحْمَتِي وَسَعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾^۴ يَقُولُ: عِلْمُ الْإِمَامِ، وَ وَسِعَ عِلْمُهُ الَّذِي هُوَ مِنْ عِلْمِهِ كُلَّ شَيْءٍ هُمْ شِيعَتُنَا»^۵

در این روایت، نخست واژه «رحمتی» را در آیه‌ای دیگر به علم امام علیه السلام تأویل می‌کنند، سپس به جهت اشتراک هر دو آیه در موضوع رحمت، آیه ﴿وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾ را به «طاعة الإمام» تأویل فرموده‌اند. ارتباط طاعت امام با علم امام نیز البته روشن است، زیرا امام علیه السلام به همه مصالح دنیا و آخرت شیعیان و احوال مادی و معنوی و پنهان و آشکار آنان علم دارد. پس سود و زیان آنان را بیش از هر کس دیگر - حتی خود شیعیان - می‌شناسد. در این صورت، عقل هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دهد که سخن چنین کسی را باید بی‌چون و چرا پذیرفت.^۶

امام باقر علیه السلام در پاسخ به ابوبصیر که از ایشان در باره آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْتَاوْا...﴾^۷ می‌پرسد، می‌فرمایند: «هو والله ما أنتم عليه»؛ «این آیه به خدا سوگند، به آنچه که شما - شیعیان - بدان باور دارید - یعنی همان ولایت اهل بیت علیهم السلام - اشارت

۱. توجه شود که امام علیه السلام برای «الشجر» تأویلی بیان نفرموده‌اند، ولی این دلیلی بر عدم پذیرش تأویل واژه «النجم» نیست. چه بسا الشجر نیز باطنی متناسب و هم جهت با بطن النجم داشته باشد که امام به هر دلیل، بیان آن را لازم ندیده‌اند.
۲. سوره هود، آیه ۱۱۸ - ۱۱۹.
۳. سوره هود، آیه ۱۱۹.
۴. سوره اعراف، آیه ۱۵۶.
۵. الکافی، ج ۱، ص ۴۲۹، حدیث ۸۳.
۶. البته در این روایت، واژه «کلّ شیء» هم در آیه ۱۵۶ سوره اعراف به شیعیان تأویل شده است، که چون از موضوع بحث ما بیرون است بدان نپرداختیم. برای توضیح بیشتر این تأویل بنگرید: بحار الأنوار، ج ۲۴، صص ۳۵۵ - ۳۵۴.
۷. سوره فصلت، آیه ۳۰: در حقیقت، کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست»، سپس ایستادگی کردند...

می‌کند.» سپس برای گواهی بر این مطلب می‌فرماید: «و هو قوله تعالى: ﴿وَأَنَّ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾»^{۲۰}

در این جا نیز، امام نخست استقامت بر راه را در آیه سوره جن، به استقامت بر ولایت اهل بیت علیهم‌السلام تأویل می‌کند. پس از این تأویل و با توجه به اشتراک دو آیه در مفهوم استقامت در راه حق، آیه سوره «فصلت» را نیز به پایداری بر ولایت تأویل نموده‌اند.^۳

علاوه بر روایتها، در کلمات برخی مفسران نیز بهره‌گیری از این روش دیده می‌شود. برای نمونه:

- علی بن ابراهیم واژه «الحق» را در آیه ﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ...﴾^۴ به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیر المؤمنین علیه‌السلام تأویل می‌کند، سپس می‌نگارد: «و الدلیل علی ذلك قوله: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ﴾»^۵ یعنی بولایه امیر المؤمنین علیه‌السلام^۶

- صاحب تأویل الآیات واژه «کلمات» را در آیه ﴿وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٍ وَالْبَحْرِ يَمْدُهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۷ به اهل بیت علیهم‌السلام

۱. سوره جن، آیه ۱۶: «و اگر [مردم] در راه درست، پایداری ورزند، قطعاً آب گوارایی بدیشان نوشانیم».

۲. تأویل الآیات، ص ۵۲۴.

۳. گفتنی است تأویل استقامت در این دو آیه به استواری بر ولایت امیرالمؤمنین و دیگر معصومان علیهم‌السلام در روایات متعدد دیگر نیز آمده است. بنگرید: البرهان ج ۴ صص ۷۹۰ - ۷۸۷؛ ج ۵ ص ۵۱۰ - ۵۰۸.

۴. سوره المؤمنون، آیه ۷۱.

۵. سوره النساء، آیه ۱۷۰.

۶. تفسیر القمی ج ۲ ص ۹۲. تأویل آیه ﴿قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ...﴾ به ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روایتهای معصومین نیز آمده است. بنگرید: الکافی ج ۱ ص ۴۲۴؛ تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۲۸۵؛ مجمع البیان ج ۳ ص ۲۲۱؛ برای نمونه‌های دیگری از کاربرد این روش در کلام علی بن ابراهیم بنگرید: تفسیر القمی ج ۱ ص ۳۸۸، درباره آیه ۸۳ سوره نحل؛ همان، ج ۲ ص ۱۹۸ درباره آیه ۷۲ سوره احزاب؛ همان مجلد، ص ۲۵۱ - ۲۵۰، درباره آیه ۵۵ سوره زمر؛ همان مجلد، ص ۲۵۴ - ۲۵۳، در باره آیه ۶۹ سوره زمر؛ همان مجلد ص ۲۷۹ در باره آیه ۵۲ سوره شوری؛ همان مجلد، ص ۲۸۹ در باره آیه ۷۸ سوره زخرف.

۷. سوره لقمان آیه ۲۷؛ و اگر آن چه درخت در زمین است، قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید، سخنان خدا پایان

تأویل می‌برد و برای استشهاد اینگونه می‌نویسد: «و يدلّ على أهمّ الكلمات قوله عز و حل: ﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾^۱ و قوله تعالى: ﴿وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ﴾^۲ فهم الكلمات التامات.»^۳

ظاهراً مراد وی آن است که در دو آیه مورد اشاره نیز تأویل کلمات، اهل بیت علیهم‌السلام هستند و بر پایه این قرینه در آیه سورة لقمان نیز همین تأویل جاری است. این مطلبی است که وی در ذیل دو آیه مورد اشاره نیز بدان تصریح کرده است^۴ و روایاتی هم بر آن دلالت دارند.^{۵،۶}

نتیجه آن که پیوند میان باطن دو آیه، در اینجا نیز از گونه شاهد و گواه است، یعنی با علم به تأویل آیه «الف» و سپس وجود پیوند لفظی و معنوی میان آن با آیه «ب»، از آیه الف به عنوان گواه و شاهدهی بهره گیریم بر اینکه باطن آیه ب نیز همان تأویل است.

چند یادآوری

۱) نکته‌ای را که در بخش پیشین تذکر دادیم، در اینجا نیز باید مراعات کرد. هر گونه ارتباطیابی میان باطن دو آیه باید تنها در محدوده روایات باشد و برداشت‌های غیر معصومان را، صرفاً زمانی می‌توان پذیرفت که مستند روایی داشته باشد.

۲) از نکته پیشین، این نتیجه به دست می‌آید که اگر در روایتی برای واژه به کار رفته در یک آیه تأویلی بیان شده باشد، آن تأویل تنها محدود به همان آیه است؛

← نپذیرد. قطعاً خداست که شکست‌ناپذیر حکیم است.

۱. سورة بقره آیه ۳۷.

۲. سورة بقره آیه ۱۲۴.

۳. تأویل الآیات، ص ۴۳۳.

۴. تأویل الآیات، ص ۵۰ و ۸۲.

۵. الخصال ص ۳۰۵؛ البرهان ج ۱ ص ۱۹۲-۱۹۴.

۶. برای نمونه‌هایی دیگر از این رویکرد، بنگرید: البرهان ج ۲، ص ۵۳۶، ۸۰۱، ۸۵۳.

بدین روی نمی‌توان دیگر آیاتی را که همان واژه یا مفهوم در آنها به کار رفته است، به همان گونه تأویل نمود. بر این اساس، گاهی در دو روایت، یک واژه را که در دو آیه آمده است، به دو شکل متفاوت و گاه به شدت مخالف یکدیگر تأویل نموده‌اند. چنین پدیده‌ای به هیچ روی، به معنای تهافت و تناقض میان آن روایات نخواهد بود. برخی دانشوران آشنا به حوزه تأویل نیز به درستی به این نکته توجه داده‌اند.^۱

به عنوان نمونه؛ در بعضی از روایتها «الشمس و القمر» را در آیه پنجم سوره الرحمن^۲ به برخی از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام تأویل برده‌اند^۳ ولی در روایاتی دیگر، همین دو واژه در آیات نخستین سوره الشمس^۴ به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیر المؤمنین علیه‌السلام تأویل می‌شود.^۵

به هر روی اهل بیت علیهم‌السلام گنجینه‌های دانش الهی و حافظان حریم قرآنند و همه ظواهر و بواطن قرآن برای ایشان آشکار است. از همین رو هر آیه را متناسب با اراده الهی از آن تأویل می‌کنند که کسی جز آنان را یارای چنین کاری نیست. بنا بر این در وادی تأویل نیز - که از خطرترین حوزه‌های علوم الهی است - باید تنها در

۱. مرآة الأنوار ص ۲۰۰؛ ذیل واژه «الشمس»؛ ص ۲۵۵، ذیل واژه «الغواد»؛ ص ۲۶۶، ذیل واژه «القلب»؛ ص ۲۷۰، ذیل واژه «القمر».

۲. «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ يُحْسِبَانِ»: «خورشید و ماه بر حسابی [روان] اند».

۳. تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۴۳؛ تأویل الآیات، ص ۶۱۳. البته این تأویل مبتنی بر این پیش فرض است که واژه حُسیان در این آیه به «عذاب» معنا شود. گفتنی است کاربرد حُسیان به این معنا در آیه ۴۰ سوره کهف نیز دیده می‌شود: «... وَ يُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَاءِ...»: «و مجازات حساب شده‌ای از آسمان بر باغ تو فرو فرستد...». (ترجمه آیت الله مکارم شیرازی)

۴. سوره الشمس آیات ۱ و ۲: «وَ الشَّمْسُ وَ ضُحَاهَا * وَ الْقَمَرُ إِذَا تَلَاها».

۵. الکافی ج ۸ ص ۵۰؛ البرهان ج ۵ ص ۶۷۱-۶۷۰. برای نمونه‌ای دیگر بنگرید: تأویل واژه «الإنسان» در آیه چهارم سوره التین؛ آیه ششم سوره العاديات و آیه دوم سوره العصر به برخی دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر البرهان ج ۵ ص ۶۹۳ ۷۳۷ و ۷۵۲؛ تأویل همین واژه در آیه ۱۵ سوره احقاف به امام حسین علیه‌السلام: البرهان ج ۵ ص ۳۹؛ نیز تأویل این کلمه در آیه ۳ سوره الرحمن به امیرالمؤمنین علیه‌السلام: البرهان ج ۵ ص ۲۲۹-۲۳۰.

گستره‌ای که با بیان ایشان روشن گشته است، گام نهاد.

نتیجه بحث

در زمینه ویژگیهای باطن قرآن از مجموع روایات برداشت می‌شود که باطن قرآن صبغه ولایی و مرتبط با مقامات اهل بیت علیهم‌السلام دارد و تنها بر اساس پیوند آن با ولایت آن بزرگواران تعریف می‌شود. امکان وجود باطن جداگانه برای هر فقره قرآنی - مستقل از فقره دیگر - از خصوصیات باطن قرآن است. از سوی دیگر ممکن است ظاهر یک آیه با باطن آیه‌ای دیگر مرتبط باشد، به این معنا که با استناد به ظاهر یک آیه می‌توان مقدمات کشف باطن آیه‌ای دیگر را فراهم ساخت. این نیز خصوصیت دیگری برای باطن قرآن است. سرانجام خصوصیت چهارم آن است که ممکن است باطن یک آیه با باطن آیه دیگری مرتبط باشند و بتوان از باطن آیه‌ای برای کشف باطن آیات دیگر کمک گرفت. نکته مهم در اینجا آن است که فرایند اعمال همه ویژگیهای یاد شده، تنها و تنها در گستره صلاحیت معصوم علیهم‌السلام است. از این رو اقوال مفسران جز معصومان، اگر با ادعای تبیین باطن قرآن مطرح شود، به حکم عقل، فاقد حجیت است.

منابع

- کتاب‌ها:

۱. قرآن کریم با ترجمه: استاد محمد مهدی فولادوند تحقیق و نشر: دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، تهران، ۱۴۱۵ ق، چاپ: اول.
- و ترجمه آیت الله ناصر مکارم شیرازی، دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، قم، ۱۳۷۳ ش، چاپ: دوم.

۱. در همه آیات ترجمه شده از ترجمه استاد فولادوند بهره گرفته‌ایم، جز در یک مورد که از ترجمه آیت الله مکارم استفاده نموده‌ایم و به آن تصریح کرده‌ایم.

٢. الإحتجاج، الشيخ احمد بن على بن ابى طالب طبرسى، تعليق و ملاحظات: السيد محمد باقر الخرسان، ١٣٨٦ ق، دارالنعمان للطباعة والنشر، النجف الأشرف.
٣. الاعتقادات، شيخ صدوق، تحقيق: عصام عبد السيد، بيروت، دار المفيد للطباعة والنشر، چاپ: دوم، ١٤١٤ق.
٤. بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، محمد باقر المجلسى، مؤسسة الوفاء - بيروت، الطبعة الثانية، ١٤٠٣ق.
٥. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار، تصحيح و تعليق و تقديم: الحاج ميرزا محسن كوجه باغى، طهران، ١٤٠٤ق، منشورات الأعلمی.
٦. البرهان فى تفسير القرآن، سيد هاشم بحراني، تحقيق: قسم الدراسات الاسلامية مؤسسة البعثة، تهران، ١٤١٦ق، چاپ: اول، قم.
٧. تأويل الآيات، شرف الدين الحسينى، تحقيق و نشر: مدرسة الإمام المهدي (عليه السلام)، قم، چاپ: اول، ١٤٠٧ق.
٨. التحصين، سيد ابن طاووس (چاپ شده به همراه كتاب اليقين وى)، تحقيق: محمد باقر الأنصارى و محمد صادق الأنصارى، مؤسسة دار الكتاب (الجزائرى)، قم، الطبعة الأولى، ١٤١٣هـ ق.
٩. التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، حسن مصطفى، تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، ١٣٦٠ش.
١٠. تفسير البغوى المسمى معالم التنزيل، حسين بن مسعود بغوى، تحقيق: عبدالرزاق المهدي، بيروت، دار احياء التراث العربى، چاپ: اول، ١٤٢٠ق.
١١. تفسير الثعلبى (الكشف و البيان)، احمد بن ابراهيم الثعلبى، تحقيق: أبى محمد بن عاشور، مراجعته و تدقيق: نظير الساعدى، چاپ: اول، ١٤٢٢ق، بيروت، دار إحياء التراث العربى.
١٢. التفسير الحديث، محمد عزت دروزه، قاهره، دار إحياء الكتب العربية، ١٣٨٣ق.
١٣. تفسير الصافى، الفيض الكاشانى، مكتبة الصدر، طهران، الطبعة: الثانية، ١٤١٦ق.
١٤. تفسير العياشى، محمد بن مسعود العياشى، تحقيق: السيد هاشم الرسولى المحلاتى، المكتبة العلمية الإسلامية، طهران.
١٥. تفسير فرات الكوفى، فرات بن إبراهيم الكوفى، تحقيق: محمد الكاظم، الطبعة: الأولى، ١٤١٠ق، مؤسسة الطبع و النشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامى، طهران.
١٦. تفسير القرآن الكريم، سيد مصطفى خمينى، تحقيق و نشر مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، ١٤١٨ق، چاپ: اول.
١٧. تفسير القرآن الكريم، صدرالمتهين محمد بن ابراهيم الشيرازى، تحقيق: محمد خواجوى، انتشارات بيدار، قم، ١٣٦٦ش، چاپ: دوم.
١٨. تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى، تصحيح و تعليق و تقديم: السيد طيب الموسوى الجزائرى،

الطبعة: الثالثة، ١٤٠٤ق، مؤسسة دار الكتاب للطباعة والنشر، قم.

١٩. التفسير الكاشف، محمد جواد مغنیه، تهران، دار الكتب الإسلامية، ١٤٢٤ق، چاپ: اول.
٢٠. تفسير نمونه، ناصر مكارم شيرازى و ديگران، تهران، دار الكتب الإسلامية، ١٣٧٤ ش، چاپ: اول.
٢١. تفسير نوين، محمد تقى شريعتى، تهران، شركت سهامى انتشار، ١٣٤٦ش.
٢٢. التمهيد، يوسف ابن عبد البر، تحقيق: مصطفى بن أحمد العلوى، محمد عبد الكبير البكرى، ١٣٨٧ق. المغرب، وزارة عموم الأوقاف و الشؤون الإسلامية.
٢٣. جامع البيان فى تفسير القرآن، ابو جعفر محمد بن جرير طبرى، بيروت، دار المعرفة، چاپ: اول، ١٤١٢ق.
٢٤. الحاشية على أصول الكافى، رفيع الدين محمد بن حيدر النائينى، تحقيق: محمد حسين الدرايتى، الطبعة: الأولى، ١٤٢٤ق، قم، دار الحديث.
٢٥. النخصال، الشيخ الصدوق محمد بن على بن بابويه القمى، صححه وعلق عليه: على أكبر الغفارى، منشورات جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية، قم، ١٤٠٣هـ ق.
٢٦. دعائم الاسلام، القاضى النعمان المغربى، تحقيق: آصف بن على أصغر فيضى، دار المعارف، القاهرة، ١٩٦٣م.
٢٧. روضة الواعظين، محمد بن حسن الفتال النيسابورى، تقديم: السيد محمد مهدى الخرسان، منشورات الشريف الرضى، قم.
٢٨. سايهها و لايههاى معنایى، محمد اسعدى، مؤسسه بوستان كتاب، قم، چاپ اول، ١٣٨٥.
٢٩. شرح أصول الكافى، مولى محمد صالح المازندراني، مع تعليقات: الميرزا أبو الحسن الشعراني، ضبط و تصحيح: السيد على عاشور، دار إحياء التراث العربى، بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٢١ق.
٣٠. [كتاب] الغيبة، محمد بن إبراهيم النعمانى، تحقيق: فارس حسون كريم، قم، أنوار الهدى، ١٤٢٢ق.
٣١. فقه پژوهى قرآنى، سيد محمد على ايازى، قم، بوستان كتاب، چاپ اول، ١٣٨٠ش.
٣٢. الكافى، الشيخ محمد بن يعقوب الكلينى، تصحيح و تعليق: على أكبر الغفارى، دار الكتب الإسلامية، طهران، الطبعة: الخامسة، ١٣٦٣ش.
٣٣. كتاب العين، الخليل بن احمد الفراهيدى، تحقيق مهدى المخزومى و ابراهيم السامرايى؛ قم، دار المحرق، الطبعة الثانية، ١٤١٠ق.
٣٤. الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، محمود بن عمر الزمخشري، بيروت، دار الكتاب العربى، ١٤٠٧ق، چاپ: سوم.
٣٥. كمال الدين، الشيخ الصدوق، تصحيح و تعليق: على أكبر الغفارى، ١٤٠٥ق، مؤسسة النشر الإسلامى.
٣٦. لسان العرب، جمال الدين محمد بن مكرم المصرى (ابن منظور)، دار الفكر - دار صادر، بيروت، ١٤١٤ق.

۳۷. مجمع البيان في تفسير القرآن، فضل بن حسن طبرسي، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲، چاپ: سوم. با مقدمه محمد جواد بلاغی.
۳۸. المحاسن، أبو جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقي، عُنى بنشره و تصحيحه و التعليق عليه: السيد جلال الدين الحسيني (محدث ارموي)، دار الكتب الإسلامية - تهران، ۱۳۷۰ هـ.ق.
۳۹. مرآة الانوار (چاپ شده به عنوان مقدمه تفسير البرهان)، ابوالحسن العاملی الاصفهانی، مقدمه محمد بن جعفر زرندي، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعيليان، بی تا.
۴۰. مرآة العقول، العلامة محمد باقر المجلسي، تهران، دار الكتب الاسلاميه، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق.
۴۱. المسائل السرويه، الشيخ المفيد، تحقيق: صائب عبد الحميد، الطبعة: الثانية، ۱۴۱۴ ق، دار المفيد للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت.
۴۲. معانی الاخبار، الشيخ الصدوق، تصحيح و تعليق: علی أكبر الغفاری، مؤسسة النشر الإسلامي، قم.
۴۳. مفاتيح الأصول، سيد محمد مجاهد، مؤسسة آل البيت (عليه السلام)، بی تا، بی جا.
۴۴. الميزان في تفسير القرآن، سيد محمد حسين طباطبائي، دفتر انتشارات اسلامي جامعه مدرسين، قم، ۱۴۱۷ ق، چاپ: پنجم.
- مجلات:
۴۵. فصلنامه علوم حديث، سال يازدهم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۵، پياپی: ۴۲، مقاله «چيستی باطن قرآن کریم از منظر روايات»، علی اکبر بابايی.
۴۶. کيهان انديشه، ش ۳۹، مصاحبه با آيت الله جوادى آملی.
۴۷. مجله معرفت، سال هفتم، شماره دوم، پاييز ۱۳۷۷، پياپی: ۲۶، مقاله «باطن قرآن کریم»، علی اکبر بابايی.